« علوم مدیریت»
سال اول _ شماره۳ _ زمستان ۱۳۸۶
ص ص ۲۱- ۷

مبانی مدیریت سیاسی در اندیشه خواجه نظام الملک طوسی

دکتر عزیز جوانپور هروی [۱]

چکیده

مدیریت در معنای مدرن آن رفتاری است که فرد به نسبت موقعیت و جایگاهی که در اختیار دارد برای تمشیت امور سازمان زیر نظر خود انجام می دهد. اما این رفتار همواره می باید بر پایه ای نظری استوار باشد؛ به تعبیر دیگر آنچه که نوع وسنخ رفتار یک مدیر را سامان می دهد بنیان‌های تئوریک و ارزش هایی است که وی بدان باور دارد و از آن تبعیت می کند. این مبانی ممکن است بر اساس نوعی فلسفه ی عمل گرایانه یا کارکرد گرایانه و .. شکل گرفته باشد اما آنچه مسلم است این که لزوماً هر مدیریتی باید استراتژی مشخصی داشته باشد که ترسیم این استراتژی بر عهده نوعی تفکر متافیزیکی است که مدیر یا سیستم مدیریتی از آن تبعیت می کند.در این مقاله تلاش شده است که در یک مورد مطالعاتی تاثیر مبانی فکری و فلسفی بر روش مدیریتی یک مدیر بررسی و کاویده شود. بدین منظور خواجه نظام الملک طوسی، انتخاب گردیده است چراکه چندین ویژگی در وجود این شخص جمع شده است. اول این که از مدیران موفق و نوآور تمام ادوار تاریخ ایران می باشد و دوم این که به

۱_ رئیس دانشگاه و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

جهت آگاهی عمیقش از مبانی فلسفه سیاسی مسلمین مدیریت خود را بر اساس استراتژی و اندیشه خاصی سامان بخشیده است.

واژگان کلیدی: فلسفه سیاسی مسلمین،روش های مدیریت سیاسی,خواجه نظام الملک طوسی،قرن پنجم هجری

مقدمه

در اجتماع انسانی،در کلیه سطوح آن، مدیریت محور حیات است.ضرورت مدیریت تابدانجاست که حتی از مرز انسانها نیز در گذشته است و وارد قلمرو حیوانات شده.علم جدید ثابت کرده است که بسیاری حیوانات که بصورت اجتماعی زندگی می کنند بر اساس غریزه، مدیری را بر می گزینند تا در اداره اجتماع ساده خودنظارتی بر امور داشته باشد.اما مدیریت یک رفتار نیز است.این سخن درستی است که در دهه‌های اخیر وارد ادبیات علم مدیریت شده است.تحولات سریع در تمامی عرصه‌های علمی و تکنولوژیک نیز بر این امر صحه نهاده است اما گاه به نظر می رسد که رویکردهای عمل گرایانه و سود انگارانه در عصر جدید موجب غفلت از نکته ای شده است و آن این که این رفتار نه توسط یک ماشین بلکه بوسیله یک انسان ظهور و بروز می یابد.انسان اندیشنده و ابزار ساز.انسانی که اول فکر می کند و سپس بر پایه ی آن فکر به عمل و رفتار می پردازد.شکی در این نیست که مدیریت در معنای مدرن آن رفتاری است که فرد به نسبت موقعیت و جایگاهی که در اختیار دارد برای تمشیت امور سازمان زیر نظر خود انجام می دهد.اما این رفتار همواره می باید بر پایه ای نظری استوار باشد؛به تعبیر دیگر آنچه که نوع وسنخ رفتار یک مدیر را سامان می دهد بنیان های تیوریک و ارزش هایی است که وی بدان باور دارد و از آن تبعیت می کند.این مبانی ممکن است بر اساس نوعی فلسفه ی عمل گرایانه یا کارکرد گرایانه و .. شکل گرفته باشد اما آنچه مسلم است این که لزوما هر مدیریتی باید استراتژی مشخصی

داشته باشد که ترسیم این استراتژی بر عهده ی متافیزیکی است که مدیر یا سیستم مدیریتی از آن تبعیت می کند.

تلاش ما در این مقاله برآن است که در یک مورد مطالعاتی، تاثیر مبانی فکری و فلسفی بر روش مدیریتی یک مدیر بررسی و کاویده شود. بدین منظور خواجه نظام الملک طوسی، انتخاب گردیده چراکه چندین ویژگی در وجود این شخص جمع شده است.اول این که از مدیران موفق و نوآور تمام ادوار تاریخ ایران می باشد و دوم این که به جهت آگاهی عمیقش از مبانی فلسفه سیاسی مسلمین مدیریت خود را بر اساس استراتژی و اندیشه خاصی سامان بخشیده است.سوم این که این نابغه نادره تاریخ ایران ،خود به معنی عام کلمه نظریه پرداز در حوزه ی مدیریت می باشد.نکته ی دیگر این که روش و فلسفه مدیریتی او تلفیقی است از مبانی فلسفی سیاست و مدیریت در ایران،یونان و اسلام.به تعبیر دیگر آبشخور های نظام مدیریتی او متنوع و متفاوت بوده و از این نظر شایسته تدقیق و تامل است.

یاد آوری مجدد این نکته لازم است که این مقاله صرفا در صدد باز نمایی مبانی تیوریک مدیریت،آن هم مدیریت سیاسی،از نظر خواجه نظام الملک طوسی می باشد و طبعا مطمح نظر آن،بنیان ها و شالوده فکری یک مورد مدیریت موفق علمی بر پایه استراتژی مشخص در قرن پنجم هجری و در دوره ی سلجوقیان می باشد.

قدرت ومدیریت سیاسی از نظر نظام الملک

به نظر خواجه، ساخت قدرت سیاسی از چهار ضلع تشکیل شده است: خدا، شاه، دین و بنده. خداوند مالک و سلطان مطلق جهان و جهانیان است که گاه این سلطنت خود را به بنده ای از پندگان خود که واجد صفات ویژه ای است تفویض می کند تا بر اساس عدل و داد و دین مرسل از سوی او، بر رعایا حکم بر اند و در واقع مجری اوامر و نواهی الهی و واسطه جریان و سیلان اراده حضرت حق در میان خلق باشد. تفصیل این اجمال با استناد به اقوال خواجه از این قرار است:

« ایزد تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند، و مصالح جهان و آرام بندگان رابدو باز بندد و در فساد و فتنه را بدو بسته گرداند، و هیبت و حشمت او اندر دلها و چشم خلایق بگستراند، تا مردم اندر عدل او روزگار می گذارند و آمن همی باشند و بقای دولت همی خواهند؛ و چون ـ والعیاذ بالله ـ از بندگان عصیانی و استحفافی بر شریعت و یا تقصیری اندر طاعت و فرمانهای حق، تعالی، پدیدار آید و خواهد که بدیشان عقوبتی رساند و پاداش کردار ایشان را بچساند..... هر آینه شوخی آن عصیان و خشم و خدلان حق، تعالی در آن مردمان رسد: پادشاهی نیک از میان برود و شمشیرهای مختلف کشیده شود و خونها ریخته آید و هر که را دست قویتر هر چه خواهد

می کند تا آن گناهکاران همه اندر میان آن فتنه ها و خون ریزش هلاک شوند و جهان از ایشان خالی و صافی شود و از جهت شومی این گناهکاران بسیاری از بیگناهان در آن فتنه ها نیز هلاک شوند... » (سیاستنامه ـ خواجه نظام الملک طوسی ـ ۱۳۷۰ ـ ص۵)

این فقره مهم از سیاستنامه مبین آن است که حیثیت مفهومی نظام حکومتی، تنها در پرتو تنظیم روابط این چهار مؤلفه قابل بررسی است. سعی ما در این مقال بر آن است که بدین موضوع پرداخته و آنگاه به نقد و نظر آن اهتمام بورزیم.

رابطه خدا و شاه

شاید بتوان نسبت خدا و شاه را تعیین کننده ترین و مهمترین مؤلفه در پیش نهاده سیاسی خواجه نظام الملک محسوب داشت. خواجه بر این باور است که پادشاه بر کشیده و منصوب از سوی خداوند است. او این معنای محوری را به تکراری که گاه ملال آور می نماید در کتاب خود متذکر می گردد. این تکرار البته حکایت از آن دارد که خواننده هیچگاه نباید فراموش کند که شاه مثالی و آرمانی، که حاکم بالفعل مصداقی از آن است، برگزیده مستقیم الله است. فی المثل در حکایت پرویز و بهرام

چوبین از قول پرویز تصریح می کند که « خدای، عزّوجل، ما را بر زمین داور کرده است.....»(همان ـ ص۸۶)

و در جای دیگر از این برکشیدگی توسط خداوند تعبیر به سعادت ایزدی می کند که:

«... پس، از بندگان یکی را از تقدیر ایزدی سعادتی و دولتی حاصل شود، او را حق تعالی بر اندازه او اقبالی ارزانی دارد و عقلی و دانش دهد که او بدان عقل و دانش زیر دستان خویش را هر یکی را بر اندازهٔ خویش بدارد و هر یک را بر قدرا و مرتبتی و محلی نهد ...»(همان ـ ص۶) و در همان ابتدای کلام، همچنانکه رفت، می گوید: « ایزد، تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزین..... ». (همان ـ ص۵)

ویژگیهای پادشاه

از نظر خواجه به جز برکشیدگی الهی و تأیید ایزدی، سلطنت و پادشاهی مستلزم لوازمی همچون مملکت و دانش است: « اما چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد، سعادت « جهانی بیابد از بهر آنکه هیچ کاری بی علم نکند و به جهل رضا ندهد ».(همان ـ ص۷۱) نظام الملک جز سه لازمه کلی ملک و فّر و علم، خصوصیات جزیی تری نیز برای پادشاهی قایل است از جمله اینکه: « پس آنچه بدان حاجت باشد ملوک را، از دیدار خوب و خوی نیکو و عدل و مردانگی و دلیری و سواری و دانش و به کار بستن انواع سلاح و راه بردن به هنرها و شفقت و رحمت بر خلق خدای، عزوجل، و وفا کردن نذرها و وعده ها و دین درست و اعتقاد نیکو و دوست داشتن طاعت ایزد، تعالی، و به جای آوردن فضایل از نماز شب و زیارت روزه و حرمت داشتن علمای دین را و گرامی کردن زاهدان و پارسایان را و خریداری کردن اهل دانش و حکمیان را و صدقه های متواتر دادن و با درویشان نیکویی کردن و با زیر دستان و خدمتکاران به خلق خوش زیستن و ستمکاران را از رعیت باز داشتن..... » (همان ـ ص۷) اما گذشته از همه اینها و مهمتر از تمامی این صفات،

دیانت و تشرع است که بایستی در وجود پادشاه متمکن شده باشد: « ..... نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است؛ زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند». (همان ـ ص ۷۰)

وظایف پادشاه

بنابر آنچه از متن سیاستنامه بر می آید ملک و حکومت مجموعه ای از وظایف عرضی بر عهده دارد صرف نظر از آن که خواجه ـ همچنانکه رفت ـ ملک و دین را دارای پیوندی ناگسستنی می داند، از سوی دیگر نیز عرفیات جامعه را نیز بر عهده پادشاه نهاده است. به نظر خواجه نظام الملک، سلطان باید در پی اصلاح اجتماعی، عدالت و رفاه عمومی باشد. ایجاد امنیت، آرامش و آبادانی از اهم کار کردهای حکومت در سیاستنامه به شمار می آید:آفرینیدهٔ سیر الملوک در همان آغاز سخن پس از بیان اینکه پادشاه عامل دفع فتنه و رفع فساد و آشوب بوده و مأمور جریان و سریان عدل و داد، (همان ـ ص۵و۶) یاد آور می شود که: « ..... و دیگر آنچه به عمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاریزها، و کندن جویهای معروف و پلها کردن برگذر آبهای عظیم و آبادان کردن دیه ها و مزرعه ها و برآوردن حصارها و ساختن شهرهای نو و برآوردن بناهای رفیع و نشستگاههای بدیع، به جای آرد؛ و برشاهراهها رباطها فرماید کردن و مدرسه ها از جهت طالبان علم، تا آن نام همیشه او را بماند و ثواب آن مصالح، بدان جهان او را حاصل بود و دعای خیر پیوسته گردد» (همان ـ ص۶)

از بررسی اجمالی نصوص سیاسی سیر الملوک، می توان طرحی بسیاری ساده و گویا از فلسفه سیاسی خواجه به دست داد. در اندیشه نظام الملک، شاه ماموری است از جانب خدا برای حکومت بر بندگان خدا بر پایه دین و عدالت. بنابراین نسبت پادشاه بر رعایا دقیقاً همان نسبت خداوند بر بندگان است و آنچه ویژگیهای سه ضلع مثلث خدا، شاه و بنده را تعیین و تنظیم می کند دیانت و عدالت است

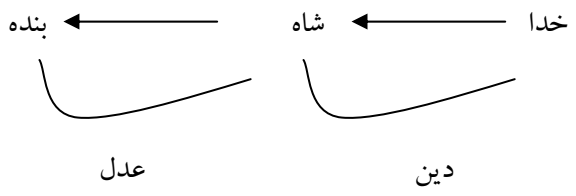

حال وقت آن است که به تحلیل و نقد این تلقی از فلسفه سیاسی و بررسی مبانی آن بپردازیم.

تحلیل بنیان های فکری

کمترین آشنایی با اندیشه های سیاسی ایران و اسلام، کافی است که ذهن خواننده اولین جملات سیاستنامه را متوجه اصطلاح « فرّه » و مفهوم ژرف آن در ادبیات فلسفی و سیاسی ایران باستان سازد. واژه « فرّه » و صورتهای دیگر آن مانند« خُره » یا « خَرو » و « فّر» در نظر ایرانیان قدیم به معنی نیرویی خارق العاده، فوق طبیعی و پر رمز و راز می باشد که ضامن سیطره، غلبه و پیروی پادشاهان است. در دانشنامهٔ مزد یسنا، ذیل کلمه « خُره » چنین می خوانیم: « نوری است که از الله تعالی فایز می شود بر خلق و بدان نور، خلایق ریاست بعضی کنند و بعضی به وسیله آن نور قادر می شوند بر صنعتها و حرفتها. و از این نور آنچه خاص باشد به پادشاهان بزرگ و عادل فایز گردد و آن را کیا خره گویند..... خره کیانی یا خوره کیانی یا کیا خره یا فره ی کیانی یا فرکیان در فرهنگ ایران قبل از اسلام و تحت تأثیر آن در شاهنامه و حکمت اشراقی به معنی نصرت و تأیید الهی آمده که به کمک آن سران و بزرگان کشور غلبه و قدرت به دست می آورند: در زامیاو یشت، شاهان پشتددی و کیانی، از هوشنگ تا گشتاسب، صاحب خوره و فره حوزه خوانده شده اند و به موجب اوست و روایات دینی بهدینان، اهورا مزدا فره کیان را برای ایرانیان محفوظ می دارد و سوشیانس که موعود زردشتی است از آن برخوردار می شود. در شاهنامه از فرکیان مکرر سخن در میان می آید که مراد از آن همین تأیید الهی است که سبب غلبه ایران و موجب شکست انیران می شود.

در حکمت اشراقی، خوره نوری است از انوار مینوی که سبب غلبه و ریاست بعضی از نفوس بر بعضی دیگر می گردد».(دانشنامه مزدسینا ـ ۱۳۷۱)

همچنانکه می دانیم اندیشه فرهمندی سلاطین و پادشاهان پایه و اساس نظریه شاهی آرمانی ایرانشهری است که از طریق سنت سیاست نامه نویسی به ایران دوره اسلامی نیز منتقل شده است. از این موقف می توان دستگاه فکری خواجه نظام الملک را در حوزه فلسفه سیاسی به اندیشه های ایرانشهری احاله کرد و ارجاع داد.

خواجه به تأسی از همان تفکر شاهی آرمانی، بر این باور است که سلطان دارای فرّه همچون خدایی بر روی زمین عمل کرده و همانند او واجد صفت جلال و جمال می باشد وقهر و لطفش انعکاسی از قهر و لطف الهی و بلکه قهر و لطف الهی به وجود یا عدم وجود پادشاهی فرهمند باز بسته است.

از نظر خواجه که همان نظریه ایرانشهری باستانی است سیطره یک پادشاه دارای فرّه ایزدی حتی بر پدیده های طبیعی نیز تأثیر نهاده و باعث وسعت رزق و آبادانی و فراوانی و سهولت معیشت بندگان خواهد گردید و به محض جدا شدن فرّ از پادشاه تنگی معیشت و بدبختی و گرفتاری مصیبت سراغ جامعه خواهد آمد. تا جایی که اگر اداره حق تعالی بر این قرار گیرد که قومی را به پاد افراه گناهانش عقوبتی د هد اول کاری که انجام می دهد محروم کردن آنان از پادشاهی فرهمند است: « ..... و چون ـ و العیاذ بالله ـ از بندگان عصیانی و استخفافی بر شریعت و یا تقصیری اندر طاعت و فرمانها ی حق، تعالی، پدیدار آید، و خواهد که بدیشان عقوبتی رساند و پاداش کردارایشان با ایشان را بچشاند..... هر آینه شومی آن عصیان و خشم و خذلان حق، تعالی، در آن مردمان اندر رسد: پادشاهی نیک از میان برود و شمشیر های مختلف کشیده شود و خونها ریخته آید .....». (همان ص ۵)

این معنا بارها و بارها در سیاستنامه تکرار شده و پیداست که جزو اساسی ترین بخشهای دستگاه فلسفه سیاسی او و به طریق اولی اندیشه سیاسی ایران باستان می باشد. طُرفه اینکه در سیاستنامه های دوره اسلامی نیر، همان ها که پیشتر نام بردیم، بر این

مساله تاکید ورزیده شده است. فردوسی بزرگ که خود چهره ای تابناک در استان انتقال فرهنگ ایران باستان به دوره جدید است در چندین فقره از شاهنامه به این موضوع پرداخته و با بیان پرصلابت خود خاطر نشان شده است که با روی کار آمدن پادشاه دارای فرّه ایزدی همه شؤون جامعه در معرض دگرگونی افتاده و اوضاع از همه نظر رو به بهبود می رود و برکت و خیر و نیکی جای خود را به زشتی و پلیدی و گناه و عصیان می دهد: (ابوالقاسم فردوسی ـ شاهنامه چاپ مسکو ـ ج ۸ ابیات ۱۱۶۰ به بعد)

به فرّ جهاندار کسری سپهر — دگرگونه تر شد به آئین و مهر
به شهری کجا بر گذشتی سپاه — نیاز اردی کشتمندی به راه
نجستی کسی از کسی نان و آب — به ره بر بیا راستی جای خواب
بر این سان همی گرد گیتی بگشت — نگه کرد هر جای هامون و دشت
جهان دید یکسر پر از کشتمند — در و دشت پرگاو و پر گوسفند
زمینی که آباد هرگز نبود — برو بر ندید نه کشت و درود
نگه کرد کسری برومند یافت — به هر خانه ای چند فرزند یافت
خمیده سر از بار شاخ درخت — به فرّ جهاندار بیدار بخت
جهان نوشد از فرّ ایزدی — ببستند گفتی دو دست بدی

بر پایه سخنان خواجه و حکیم فردوسی مهمترین ویژگی پادشاه فرهمند ، عدالت است. عدل، ضامن نظم و نسق و آرامش و امنیت و بالاتر از آن، بقای سلطنت و حکومت است. خواجه در فصل دوم سیاستنامه می نویسد: « شناختن قدر نعمت ایزد، تعالی، نگاهداشت رضای اوست، عز اسمه، و رضای حق تعالی اندر احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید. چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد، آن ملک پایدار بود و هر روز زیادت باشد، و این مَلِک از دولت و روزگار خویش برخوردار بود و بدین جهان نیکو نام بود و بدان جهان رستگاری یابد

و حسابش آسانتر باشد؛ که گفته اند بزرگان دین که الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم » (سیاستنامه ـ همان ص ۹)

نظام الملک برای تسجیل حکم خود، بی آنکه سخنی از مفهوم تحلیلی عدل و عدالت به زبان بیاورد گاه حتی به آیات و احادیث و روایات و اخبار متشبّت می شود و از عدل به عنوان تراز وی همه نیکیها » (سیاستنامه ـ همان ص ۵۶و ص۵۷) نام می برد.

پر واضح است که عدالت به عنوان یک مفهوم تعیین کننده در ادبیات سیاسی، از دیر باز منظور نظر اندیشمندان و صاحب نظران فلسفه سیاسی بوده است. در دوران جدید، افلاطون بخش اعظم آثار فلسفی خود را بدین موضوع اختصاص داده است و به تبع او شاگردش ارسطو در اخلاق نیکو، پایه های فلسفی موضوع را چنان مستحکم کرده که تا امروز پا برجاست. در سنت اندیشه ایرانی، اسلامی نیز، از فارابی و کندی تا ابن رشد و خواجه نصیر، التفات در خوری به این مساله شده است. همچنین یکی از مباحث اصلی شریعت نیز عدالت می باشد که بوسیله فقها و متکلمان و متفکران متشرع بدان پرداخته شده است. پس عجب نیست اگر از عدل و دادگری به کرات در سیاستنامه سخن رفته باشد. اما آنچه در این مقال مهم می نماید معنایی است که خواجه از عدالت اراده می کند.

همچنانکه رفت نباید از سیاست پیشه دانشمندی چون خواجه انتظار داشت که به بحث تئوریک در باب عدالت بپردازد یا از منظر دیانت و فقاهت موضوع را بکاود. به دو دلیل عمده این چنین نیست. اول اینکه خواجه در صدد تألیف کتاب فلسفه سیاسی نبوده است و دوم ـ و مهمتر ـ آن که نگاه وی به عدالت نه با نگرش فیلسوفان یونان منطبق است و نه بار هیافت متشرعان اسلام. در این مجال اندک نمی توان به تبیین دقیق این دو نگاه پرداخت فقط همین مقدار می توان گفت که عدالت در نظر دین مداران به معنی اجرای احکام شریعت است و از دید فیلسوفان نیز از نوعی واقعیت نفس الامری برخوردار است.

اما عدالت از نظر خواجه چیست و مبتنی بر چه مبنایی است؟ واقعیت امر این است که نظام الملک در این مساله همانند مسایل دیگر سیاسی، به تعبیر خود، به « سنت ملکان عجم » بازگشته و با ذکر داستانهای متعددی از پادشاهان باستانی ایران، بویژه خسرو انوشیروان، قرائتی ایرانشهری از مسأله عدالت به دست می دهد. از نظر خواجه که همان دیدگاه اندیشمندان ایران پیش از اسلام است ، عدالت به معنی حفظ مراتب، درجات و طبقات اجتماعی و همچنین برقراری نظم و انضباط جمعی است و پادشاه عادل و دادگر پادشاهی است که به قول خواجه « همه کارها به قاعده خویش باز برد». این فقره از سیر الملوک خواندنی است که: «... چون روزگار نیک فراز آید و زمانه بیمار بگردد، نشانش آن باشد که پادشاه نیک دیدار آید، و مفسدان را کم کردن گیرد و رای هایش صواب افتد، و وزیر و پیشکارانش نیک باشند و اصیل، و هر کاری به اهل فرمایند، و دو شغل یک مرد را نفرمایند و یک شغل دو مرد را نفرمایند، و بدمذهبان را ضعیف کنند و پاک مذهبان را برکشند و ظالمان را دست کوتاه کنند و راهها ایمن دارند و از پادشاه لشکر و رعیت تر سنده باشند و بی فضلان و بی اصلان را عمل نفرمانید و کودکان را برنکشند، و تدبیر با پیران و دانایان کشند و سپهسالاری به پیران کار کرده دهند، نه به جوانان نوخاسته، مرد را به هنر خریداری کنند نه به زر، دین به دنیا نفروشند، همه کارها به قاعده خویش باز برند، و مرتبت هر کس را به اندازه او دیدار کنند، تا کارهای دینی و دنیا وی بر نظام بود و هر کس را بر اندازه کفایت او عملی باشد؛ و هر چه به خلاف این رود، پادشاه رخصت ندهد، و کما بیش کارها را به تراز وی عدل و شمشیر سیاست راست گرداند، بتوفیق الله تعالی وحده » (سیاستنامه ـ همان ص ۲۱۶) همچنین است در جایی دیگر از سیاستنامه، خواجه اعطای مشاغل مهم دولتی و به تعبیر خود « عمل فرمودن» به طبقات پایین اجتماع یعنی « مجهولان و بی اصلان و بی فضلان » (رک ـ سیاستنامه ـ ص ۲۰۱) را خلاف عدالت و موجب تلاشی و فروپاشی جامعه و دلیل بر حماقت شاه و وزیر می داند.

نقد و نظر

نقادی اندیشه‌های متفکری که در مسیر عمل و نظر در جولان است به غایت دشوار می نماید. چرا که ورود در حیطه عمل سیاسی، اغلب با مصلحت اندیشهایی توامان است که همچون غبار و حجابی مانع از درک حقیقت امر می شود. شخصیت علمی خواجه نمونه اعلای این مثل است. از سوی وی یکی از برجسته ترین نمایندگان تفکر اصیل ایرانی است و از سوی دیگر کارگزار نظامی است که مشروعتیش را ـ هر چند به ظاهر ـ از خلافت عربی، اسلامی می گیرد. از طرفی دل در گرو اندیشه های نیاکانش در دوره باستان بسته است و از طرف دیگر دولتمردی است که در حال می زید و حتی گاه توجیه گر سیستم حکومتی موجود است. از یک آرمان گرایی است تمام عیار و از منظری دیگر محافظه کاری است سیاستمدار چگونه می توان افکار چنین مردی را کاوید و بدرستی درباره آن به قضاوت نشست. آیا سیاست پیشگان هرگز به صداقت سخن رانده اند؟!

بر اساس آنچه از ظاهر هر کلام خواجه بر می آید، وی کوشیده است به عنوان یک سیاستنامه نویس بزرگ، از فلسفه سیاسی ایران باستان در دوره اسلامی نمایندگی کند. اما این مهم میسر نبوده است الا با درآمیختن عناصری از نظریات دوره اسلامی با تفکرات دورهٔ باستان، بنابراین فلسفه سیاسی پیشنهادی خواجه علاوه بر اینکه نظریه ای است التقاطی، از دو حیثیت التفاتی و معرفتی صرف قابل بررسی است.

حیث التفاتی قضیه این که اولاً نظام الملک در تألیف این کتاب قصد و غرضی نسبتاً غیر معرفتی داشته و سعی نموده است که نظامنامه ای کاربردی برای سلطان زمان خود ترتیب دهد و در واقع رساله عملیه ای سفارشی تألیف کرده است. چنان که خود گوید:

« بنده، حسین الطوسی، چنین گوید که چون تاریخ سال چهار صد و هفتاد و نه آمد، پروانه اعلی سلطانی شاهنشاهی، معز الدنیا و الدین ابوالفتح ملکشاه بن محمد، یمین امیر

المومنین ... به بنده و دیگر بندگان برسید که هر یک در معنی ملک اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که در عهد روزگار ما نه نیک است و بر درگاه و در دیوان و بارگاه و مجلس ما شرط آن به جای نمی آوردند یا بر ما پوشیده شده است و کدام شغل است که پیش از این، پادشاهان شرایط آن به جای می آورده اند و ما تدارک آن نمی کنیم؟ و نیز هر چه از آئین و رسم ملک و ملوک است و در روزگار گذشته بوده است، از ملوک سلجوق، بیندیشید و روشن بنویسید و بر رای، ما عرضه کنید، تا در آن تأمل کنیم. و بفرمائیم تا پس از این کارهای دینی و دنیا وی بر آئین خویش رود و آنچه دریافتنی است دریابیم و شرط هر شغلی بر قاعده خویش و فرمان ایزد، تعالی به جای فرماییم آوردن و آنچه نه نیک است و پیش از این در رفته است در توانیم یافتن که چون ایزد، تعالی، جهان و ملک جهان را به ما ارزانی داشت و نعمتها بر ما تمام گردانید و دشمنان ما را مقهور کرد، نباید که هیچ چیز در ممکلت ما بعد از این، برنقصان یا بر خلل یا بر خلاف شرع و فرمان ایزد، تعالی، باشد یا رود » (سیاستنامه ـ ص ۱و ۲)

ثانیاً مصلحت اندیشهای سیاسی، تفییات فرهنگی زمانه، حب و بغضهای شخصی و اجتماعی، همه و همه دست به دست هم داده و وی را بر آن داشته است که التقاطی از ایران باستانی و ایران اسلامی فراهم کرده و در حقیقت پیوندی بین ایده الیسم افراطی و رئالیسم معتدل برقرار نماید و حاصل آن کتابی شده است مزین به ایات، روایات، احادیث و امثال عرب و اخبار و داستانها و بن مایه های فکری عجم ! که البته به قول حضرت مولانا « این چنین شیری، خدا هم نا فرید » در هوش و ذکاوت و درایت خواجه همین بس که در ظل خلافت اسلامی و سلطنت سلجوقی چنان اندیشیده و سخن گفته که نه حساسیت آن را برانگیخته و نه دشمنی این را متوجه خود کرده است اما گام بزرگی در تداوم فرهنگ مستقل ایرانی برداشته است.

اما حیث معرفتی قضیه حکایتی دراز آهنگ دارد. بزرگترین توفیق خواجه نظام الملک این بود که توانست خود را از زیر سیطرهٔ عملی و نظری خلافت و رها ساخته و نیز برخلاف سنت شریعتنامه نویسان، فلسفه سیاسی خود را بدون التزام افراطی به مبانی

دینی سیاست ساماندهی کند. درست است که خواجه در تلاش بود تا میان نظریه شاهی آرمانی ایرانشهری و آموزه های اسلامی جمع کند لیکن این امتزاج و ترکیب بیش از آن که به نفع اسلام تمام شود، باعث احیای تفکر اصیل ایرانی گردید. سید جواد طباطبایی به درستی در این باره می نویسد: « خواجه نظام الملک همچنان که به تکرار گفته شد، به نظریه ایرانشهری سیاست توجه دارد و نه به سیاستی که از آموزش های اسلامی می تواند ناشی شود. از نظر وی الگوی واقعی سیاست همانا سیاست ایرانشهری است و درست به همین دلیل است که خواجه نه الاحکام السلطانیه که سیاستنامه می نویسد: البته شباهت ظاهر و احتمالی میان نامهای کتاب قاضی بغدادی و وزیر ایرانی نباید ما را دچار اشتباه کند، زیرا که در کانون تحلیل ماوردی امامت و خلافت قرار دارد و آن هر دو، خلف پیامبر و نگهدارندهٔ دین هستند » (درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ص ـ ۵۱)

به عنوان مثال و جهت تسجیل حکم نمونه ای از موارد جمع بین تفکر ایرانی و اندیشه اسلامی با توجه به سخنان خواجه و پشینهٔ معرفتی آن بازگو می کنیم. همان گونه که پیشتر به تفصیل توضیح دادیم. در سیاستنامه بر وحدت ملک و دین تأکید ورزیده شده است و به بیان خواجه پادشاهی و دین همچود و برادرند. این موضوع به ظاهر بسیار دینی و اسلامی می نماید و حتی در غالب کتب دوره اسلامی رنگ و بویی شریعت مدارانه یافته است و گاه به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده شده (رک: نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، ص ۱۸ و اسحاق بن ابراهیم ابوالرشید، فرائد السلوک ص ۳-۴۲ به نقل از سید جواد طباطبایی ـ خواجه نظام الملک ص ۲-۱۷) اما حقیقت امر این است که منبع و مبنای این طرز تفکر خواجه نه نصوص دینی بلکه مکتوبات ایران پیش از اسلام می باشد فی المثل در کتاب ارزشمند نامه تنسر آمده است: « ... دین و ملک هر دو به یک شکم زادند دو سیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد » (تصحیح انتقادی مجتبی مینویی از نامه تنسر ـص ۵۳) عین همین مضمون را می توان از قول اردشیر با بکان در

تجارب الامم ابوعلی مسکویه بافت که: «..... پادشاهی و دین، هر دو برادر همزادند که پایداری هر یک جز به آن دیگر نباشد زیرا دین شالوده پادشاهی است ». (تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، سروش، ج ۱ ص۱۱۶)

بدین سان می توان گفت در وجود مرد بزرگ و زیرگی چون خواجه نظام الملک طوسی ایرانیت، اسلامیت و سیاست با ظرافت هر چه تمام تر جمع شده و این التقاط مبارک هم بخشی از فرهنگ ایرانی را از زوال و نیستی نجات داده و هم بر غنای نظری اندیشه سیاسی اسلام افزوده است و فصل نوینی در روش مدیریت سیاسی در ایران آغاز کرده است.

منابع و مآخذ:

۱- سیاستنامه ـ خواجه نظام الملک طوسی ـ به کوشش جعفر شعار ـ شرکت کتابهای جیبی ـ چاپ چهارم ۱۳۷۰ ـ ص۵۲

۲- خواجه نظام الملک ـ سید جواد طباطبایی ـ طرح نو ـ چاپ اول ۱۳۷۵

۳- درآمدی فلسفی بر تاریخ سیاسی در ایران ـ سید جواد طباطبایی ـ کویر ـ چاپ سوم ۱۳۷۲

۴- زواول اندیشه سیاسی در ایران ـ سید جواد طباطبایی ـ کویر ـ چاپ اول ۱۳۷۳

۵- اوشیدری، جهانگیر ـ دانشنامه مزدسینا ـ نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۱

۶- ابوالقاسم فردوسی ـ شاهنامه چاپ مسکو ـ ج ۸ ابیات ۱۱۶۰ به بعد

۷- تصحیح انتقادی مجتبی مینویی از نامه تنسر، ص ۵۳

۸- تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، سروش، ج ۱ ص۱۱۶

۹- درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران ص ۵۱

۱۰- نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، ص ۱۸

۱۱-اسحاق بن ابراهیم ابوالرشید، فرائد السلوک ص۳-۴۲ به نقل از سید جواد طباطبایی